

## تهدید ناموس ملی !

(چاپ ناقص در کیهان لندن ، آوریل ۲۰۰۰ . چاپ کامل در نیمروز، لندن ، آوریل ۲۰۰۰)

### نیلوفر بیضایی

"ابلها مردا ، عدوی تو نیستم من ، انکار توام !" (احمد شاملو)

پس از برگزاری سمینار برلین ، بسیاری در موافقت و تعدادی در مخالفت با برگزاری این سمینار نظراتشان را نوشتند و حتما باز خواهند نوشت . آنچه برای نویسنده ی این سطور جالب توجه است ، توافق نظر اکثریت نویسندگان ، چه موافق و چه مخالف بر سر تکفیر عریان شدن یک زن که بصورت منفرد و در اعتراض به اجباری بودن حجاب در ایران انجام شد ، می باشد که گویی از هر نوع اعتراضی دیگر بیشتر عکس العمل برانگیخت. اعتراضات بیشتر از این دست هستند که این عمل موجب ایجاد سوءتفاهم می شود و این شبهه را ایجاد می کند که آنان که آزادی می خواهند ، فی الواقع طالب "بی بند و باری" هستند و می خواهند زنان را لخت کنند !!! در اینجا من متمدنانه ترین این دلایل را انتخاب کرده ام و حمله های توهین آمیزی را که چه از سوی موافقین و چه از سوی مخالفین به این حرکت منفرد شد ، در پراگتزمی گذارم ( از نسبت دادن وقاحت به این زن گرفته تا تشبیه او به زهرا خانم ! غافل از اینکه زهرا خانم دسته های کتک زن را ارگانیزه می کرد و زنی که در اعتراض، آنهم با شناخت از اخلاقی بودن افراطی انسان ایرانی از راست راست گرفته تا چپ چپ ، نه تنها به کسی آسیبی نرساند ، بلکه با شهادت تمام ، بدنام شدن و فحش خوردن را به جان خرید تا بدون کلام و شعار این جامعه مزور را که از یکسو دم از دمکرات بودن می زند و از سوی دیگر کلامی از اجبار پوشش اسلامی ، یعنی برسمیت نشناختن حقوق فردی که اولین پایه ی دمکراسی می باشد ، در جامعه ای که بسوی مدنیت ! پیش می رود ، سخن نمی گوید را عریان کرد ) و تنها به تشریح این تهمت که حرکت وی باعث سوءتفاهم می شود ، بسنده می کنم .

جالب این است که تمامی این دوستان زمانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی حجاب را برای تمامی زنان اجباری دانست و آنها را بزور وادار به تن دادن به این قانون نمود ، اینقدر عصبانی نشدند و نگفتند که جهان فکر خواهد کرد که زنان ما همه داوطلبانه چادر بر سر می کنند ... و مگر جهان چنین فکر نکرد و نمی کند و مگر بسیاری از ایران شناسان غربی مثل آقای پتر شورلاتور نگفتند که زنان ایرانی داوطلبانه چادر بر سر می کنند . صدای اعتراض اینان آنموقع کجا بود .

همیشه دیگران برای ما تعیین کرده اند که کی و کجا ، چگونه باید فکر کنیم و حرف بزنیم . آیا ملاک تشخیص ما در اینکه اعتراض چگونه باید باشد نیز باید بر منبای مصلحت انگاریهای روز باشد ؟ این چگونه اعتراضی است که حدودش را قوانین اسلامی نوشته و نانوشته تعیین می کنند و یا خبر گزاریهای غربی که چنین اعتراضی اگر از جامعه ی خودشان بیاید بطور وسیع آنرا در رسانه ها منعکس می کنند ولی اگر از سوی یک "جهان سومی" انجام شود ، ارزش پرداخته شدن را نداشته باشد . آری ، مصلحت امروز ایجاب می کند که ما بپذیریم کسانی که به خود حق می دهند برای نحوه ی بودن ، زندگی و پوشش شخصی ما حد تعیین کنند ، دمکرات هستند و هر کس که به این نحوه ی اجباری بودن اعتراض کند ، یک غیر دمکرات . تزویر ملی ما در اینجا نهفته است که از سویی همه متفق القول از زنی مثل طاهره قره العین که کشف حجاب اعتراضی اش در زمان خود و کنار زدن پرده ای که بعنوان زن تنها از پشت آن با مردان اجازه ی حرف زدن و مباحثه داشت ، با عریان شدن این بانو در سمینار برلین و در قرن بیست و یکم مترادف بود ، بعنوان زنی شجاع یاد می کنیم ، غافل از اینکه قره العین نیز در زمان خود همین فحشهایی را می بایست تحمل می کرد که این بانو امروز باید تحمل کند و اینکه در یک قیاس زمانی ما همان مردم قرن نوزدهمی باقی مانده ایم و فقط نقاب عوض کرده ایم . علامه اقبال لاهوری در کتاب جاوید نامه ، یک دیالوگ خیالی با قره العین انجام می دهد که از او می پرسد :

کم نگاهان فتنه ها انگیختند      بنده ی حق را به دار آویختند  
اشکارا بر تو پنهان وجود      باز گو آخر گناه تو چه بود

و از قول قره العین پاسخ می دهد :

از گناه بنده ی صاحب جنون      کائنات تازه ای آید برون  
شوق بی حد پرده ها را بر درد      کهنگی را از تماشا می برد  
آخر از دار و رسن گیرد نصیب      بر نگردد زنده از کوی حبیب  
جلوه ی او بنگر اندر شهر و دشت      تا نپنداری که از عالم گذشت  
اندرین خلوت چسان گنجیده است      در ضمیر عصر خود پوشیده است

طاهره قره العین ، فروغ فرخزاد ، بانو لرتا ... که هر یک در زمان خود مورد تکفیر همین ذهنیت تا ریشه اخلاقی قرار گرفتند و امروز به نیکی از آنان یاد می شود ... و سرانجام بانو ی عریان سمینار برلین (که عضو هیچ گروه و دسته ای نیست ، بلکه بطور منفرد به این حرکت دست زده و در ضمن یکی از هنرپیشگان خوب و توانای تئاتر

در خارج از کشور است) هر یک در زمان خود قربانیان مصلحت‌های اجتماعی آن زمان شدند و می‌شوند. اما نویسندگی این‌طور حتی اگر تنها کس باشد، به نشانه‌ی احترام در برابر شهامت این زنان، سر به نشانه‌ی احترام فرود می‌آورد، چرا که تاریخ هر چند بی‌رحم باشد، نشان داده که هر چند قدرت در دست اکثریت بوده باشد، اما حق با اقلیتی است که به باورهای ناگهانی عمومی شک می‌کند.

این حرکت منفرد اعتراضی، همانا اعلام شک به همین باور عمومی بود و غیرمنصفانه خواهد بود اگر آن را در حد یک آکت جنسی! تنزل دهیم. این حرکت، اعتراضی به پرده‌های در سر بود که سرشار از ضد و نقیض است. عکس‌العملی بود به تن دادن به اجبار از یکسو و سکوت در برابر آن با بهانه‌های مختلف، از سوی دیگر.

عریان شدن در چنین جمعی، یک اکت نمایشی است در اعتراض به پوشیده شدن واقعیت. عریان شدن در تمامی فرهنگ‌ها نوعی اشتیاق است به رهایی. اینکه کسی یا کسانی این میل به رهایی را که علت وجودی انواع هنر در تمامی نقاط جهان است، با برچسب اخلاقی "استریپتیز" و "نمایش بدن" با هدف نفی معنای واقعی این حرکت مخدوش سازند، مشکل آنان است و تمامی پارادوکس‌های فرهنگی و ملی آنان. ای کاش ذره‌ای از این شهامت را می‌داشتیم، ذهنمان را عریان می‌کردیم، پرده‌های پندار را به کناری می‌زدیم، قدری از این مصلحت‌گرایی تاریخی دست برمی‌داشتیم. زمانی که رابرت ویلسون، کارگردان تئاتر آمریکایی که در زمان شاه به جشن و هنر شیراز دعوت شده بود، همراه با افراد گروهش در اعتراض به وجود سانسور در ایران در مقابل دوربین‌های خبرنگاران جهان، دهان خود را با پارچه‌های سیاه بستند، یا وقتی در دهه‌ی ۵۰ مارلون براندو در اعتراض به تحت فشار قرار دادن سرخ‌پوستان توسط دولت آمریکا از گرفتن جایزه‌ی اسکار خودداری کرد و به جای او یک زن سرخ‌پوست بر صحنه ظاهر شد و این تصمیم را اعلام کرد، زمانی که فرانسوا تروفو و گدار در فستیوال کان در اعتراض به جنگ ویتنام به یک اکسیون اعتراضی دست زدند و یا دانشجویان معترض در دهه‌ی شصت که همین آقای یوشکا فیشر یکی از رهبران آن بود، در اعتراض به کنسرواتیسیم و اخلاق‌گرایی کاذب نسل پیش از خود همگی لخت به خیابانها آمدند، کسی به آبروی ملی و یا اینکه قدرتمداران در مورد آنها چه خواهند اندیشید، فکر نمی‌کرد، وگرنه هیچ جنبش اعتراضی در جهان از خوف اینکه دیگران ممکن است چه بگویند، انجام نمی‌گرفت. اعتراض، نوعی اعلام استقلال از یک جریان حاکم است، اگر این شیوه نیز که زمانی در ایران مد بود، امروز از مد افتاده باشد و قرار باشد همه در برابر کسانی که ابزار قدرت را در دست دارند، گردن کج کنیم و خلاصه اینکه همه مثل هم فکر کنیم که وای بر ماست و مباد آن روز! عمل این بانو در سمینار برلین در عین حال نوعی تلنگر به ذهنهای زودباور و فراموشکار ما نیز هست. آیا فراموش کرده ایم که زمانی که حجاب اسلامی اجباری شد، در صد بسیار کمی به آن اعتراض کردند و درصد بیشتری آن را پذیرفتند و گفتند فعلاً مسئله‌ی ما چیز دیگریست؟ مسئله‌ی آنها چه بود؟ اینکه سانسور وجود دارد، اینکه جمهوری اسلامی، مخالفین را می‌کشد و... مگر اجباری کردن حجاب نیز جزء بسیار مهمی از این مقدمه‌ی سلب آزادی و نقض حقوق فردی انسانها نبود؟ آیا واقعیت این نیست که در آن زمان بسیاری حتی قلباً از این اجبار شاد شدند، چرا که زن را در پستوی خانه می‌خواستند و منزوی؟ آیا اجباری کردن حجاب، نوعی ارضاء غیرت مردانه در همه، چه مذهبی و چه غیرمذهبی نبود؟ امروز چه؟ امروز که جریان‌هایی از درون جمهوری اسلامی، بخشی دم از اعتقاد به دمکراسی می‌زنند و از جدایی دین از دولت سخن می‌گویند، آیا گمان می‌کنید که منظورشان آزادی انتخاب پوشش توسط زنان نیز هست؟ یا اینکه باز زنان باید صبر کنند تا آقایان "رفرمیست" برایشان تصمیم بگیرند یا دوباره بشنوند که فعلاً مسئله‌ی ما اینها نیست؟ عریان شدن این بانو می‌بایست این سوالها را در ذهنها زنده می‌کرد. اما دریغاً که باز غیرت ملی بجوش آمد و ناموس ملی تهدید شد و باز مانند همان روزها (روزهایی نه چندان دور) از متعصب مذهبی گرفته تا غیر متعصب غیر مذهبی کابوس زده شدند و در ذهنشان زن اثیری با سلاح برهنگی به جنگ ناموس ملی آمد و بر آنها شد که چه در داخل ایران و چه در تبعید به مبارزه با این خطر بزرگ بروند و از این پس تا ماهها ذهنهای گج گرفته‌شان را که در همه حال درگیر پایین تنه است، بیش از پیش به خود مشغول کند و فریاد بر آورند که مردم، دیدید چه شد؟ توطئه‌ی جدید در کار است و این بار به حساسترین نقطه‌ی غرور ملی مان حمله ور شده! ناموس ملی به خطر افتاده! دشمن می‌خواهد زنان ما را بی‌عفت کند... و این بانوی عریان ما (قه‌رمان من) از هر عامل جنگ و کشتار و هر متجاوز و هر غارتگری وقیحتر بنظر برسد. دوستان، به خود آبیید. این بانو هیچ نکرده، جز اینکه با عریان شدن خود به اجباری بودن پوشش در ایران اعتراض کرده است. این شیوه‌ی اعتراضی، شیوه‌ی کاملاً شخصی اوست. نوعی اعتراض سمبلیک و هنرمندانه است که به دور از هر شعاری، یک حرف برای گفتن داشته است. نه کسی را لخت کرده و نه چون حکومت اسلامی ایران، با شعار "یا روسری، یا توسری"، بزور بر سر کسی چادر کرده است. تاکید می‌کنم، این اکت نمایشی به اجباری بودن پوشش اعتراض می‌کند و نه تبلیغ لختی. ای کاش حرف را در می‌یافتیم و پرده‌های سیاه ذهن‌هایمان را به کناری می‌زدیم. ذهن‌هایمان را عریان می‌کردیم، رها می‌شدیم، از قیدهایی که قرن‌هاست باعث جمود ذهنی ما هستند. رها می‌شدیم، از منفعت طلبی‌هایمان از نان به نرخ روز خوردن‌هایمان. از تکرار خودمان. ای کاش دنیای ذهن را وسعت می‌دادیم و جهان را برای همه زیبا می‌خواستیم و آزادی را لایق همه. اگر چنین می‌کردیم، زیبا می‌شدیم و هیچ "جهان اولی" به خود حق نمی‌داد که ما را لایق استبداد بداند و هرگز نمی‌پذیرفتیم که هر زورگویی، به خود حق بدهد به ما آزادی بدهد یا آن را از ما بگیرد. اگر به دیالوگ معتقدیم، نمی‌بایست به پذیرفتن مونولوگ تن بدهیم و

کنفرانس برلین با حذف کردن نیروهای روشنفکری (غیر حزبی) مخالف با جریان حاکم و دعوت از یک طیف خاص از آغاز راه این دیالوگ را بسته است. شیوه‌ی اعتراضی این بانو، تلنگری بود به ذهنهای فراموشکار ما که با گذشت زمان حساسیت خود را نسبت به بی‌عدالتی از دست داده است، یادآوری لزوم احترام به حقوق فرد در یک جامعه‌ی دمکراتیک بود. هر بحثی در مورد دمکراسی تا زمانی که قوانین رسمی یک کشور حجاب اسلامی را به زنان حقنه می‌کند و قوانین قضایی اش زن را نصف انسان به حساب می‌آورد و قصاص اسلامی را در دستور کار خود قرار می‌دهد و تا زمانیکه با بهانه‌ی جریحه دار شدن غیرت ملی و اسلامی، امکان شرکت نیروهای سکولار در درون جامعه‌ی ایران در این باصطلاح دیالوگ بسته است، به بن بست می‌انجامد. عریان شدن این بانو، که اعتراض همگانی از موافق تا مخالف را برانگیخت، انگار که وی با مسلسل به سالن آمده و همه را به گلوله بسته، یکبار دیگر ما را متوجه این نمود که چگونه تا ریشه مغلوب گذشتگانیم. آری در هر جای جهان اگر هنرمندی تلنگری به عوامل قدرت بزند، مورد ستایش قرار می‌گیرد و نه تکفیر. ما حلاجها و قره‌العین‌هایمان را می‌سازیم و بعد زیر پا له می‌کنیم، تا قرن‌ها بعد به شهامتشان بنازیم و بنام خود بفروشیم. فرهنگ تزویر و ریاکاری از سرزمینمان دور باد!